

داریوش اسدی کیارس

یوسف زلیخا

۱
تو
یوسف زنی
۲
بر مخمل دست
رحم نمی کند چاقو
۳
با چربی نهنگ می سوزد این زخم
و پشیمانم
۴
هوا
گره می زد به زلف عزیز
و من مصر تو بودم
با این دل در به در
۵
صورت فراق تو دارد
در این وصال
و این احسن القصص
۶
سر می پوشد عروس کنعانی
به حجله گاه
و سرخ می شود
۷
تو
یوسف منی
۸
میان کبودی عصر
زلیخا کسل شد.

...

۱
قوس می زند بر این گردنه
و شب را دو نیم می کند
ماه شمشیری
۲
نیمی ش من
نیمی ش کسی که نیست
۳
چون طفل تشنه ام بر دست
از دست می روم و
به صحرای تو تلف شدم
۴
شمری ست باد
که نعل از سُم اسب می کند
اکنون که نهال خیابانم.
۵
به صحرای تو
تلف شدم!